



Southern African Folktales ✎
Wiehan de Jager 📍
Marzieh Mohammadian Haghighi 📄
Persian 😊
Level 2 📖



کوه های مومی نجش



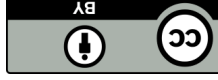
Storybooks Canada

storybookscanada.ca

کوه های مومی نجش

Written by: Southern African Folktales
Illustrated by: Wiehan de Jager
Translated by: Marzieh Mohammadian Haghighi

This story originates from the African Storybook (africanstorybook.org) and is brought to you by Storybooks Canada in an effort to provide children's stories in Canada's many languages.



This work is licensed under a Creative Commons Attribution 3.0 International License.
<https://creativecommons.org/licenses/by/3.0>



روزی روزگاری خانوایه ای بودند که شاد زندگی
می کردند.

آنها هیچوقت با هم نجنگند. آنها در خانه و زمین
های کشاورزی به پدر و مادرشان کمک کردند.



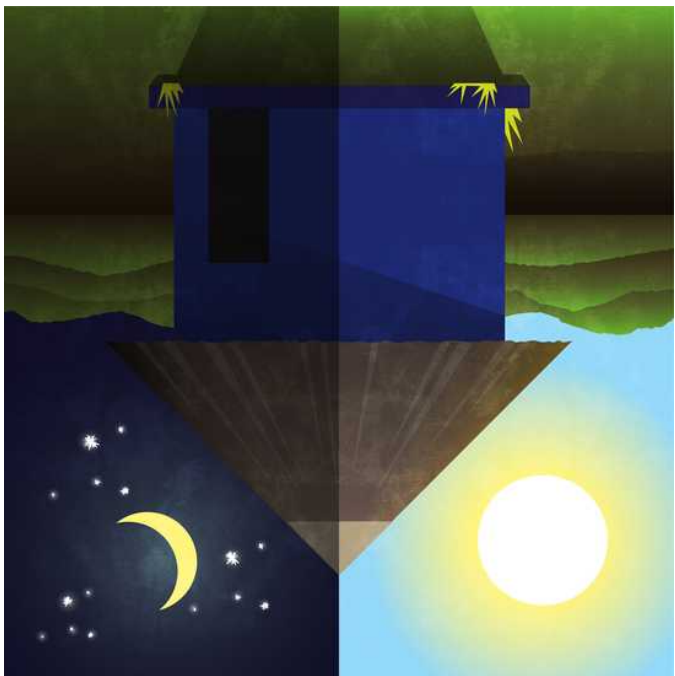


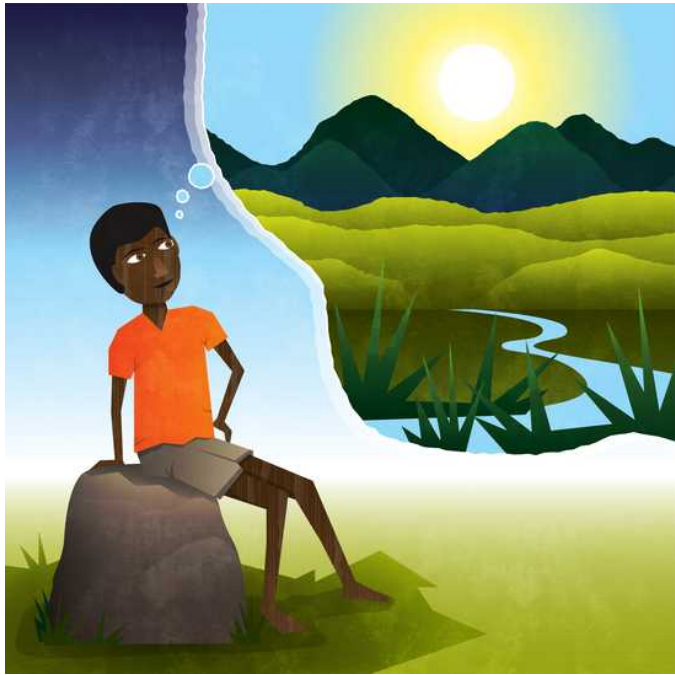
وَلِي أَنهَآ إِجَازَهٗ يَ نَزْدِيكَ بِشِدْنِ بَهٗ أَتَشْرَ رَا نَدَاشْتَنَدَ.

که طور همین هفتاد و نه ساله که
 آواز می خواند به دور دست ها پرواز کرد.

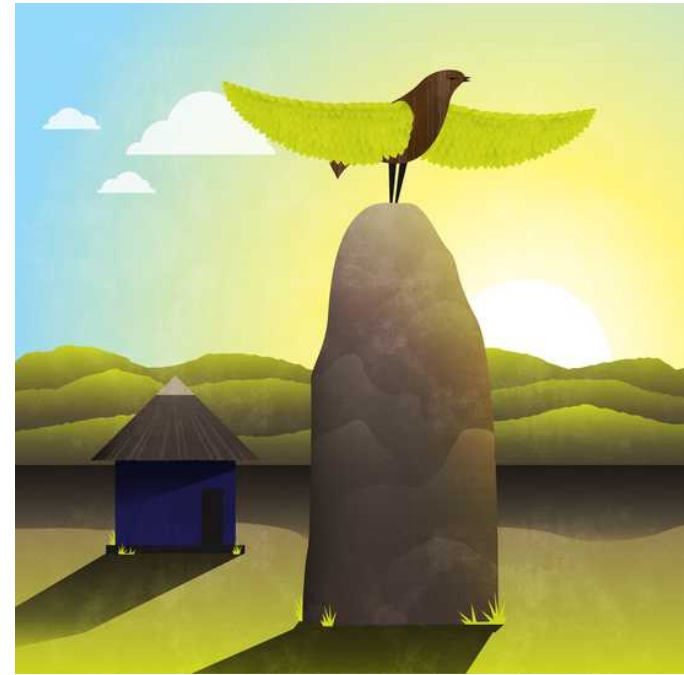


طوری که همیشه کارهایشان را در طول
 روز می خواند و همه مومس چون بیدار شدند
 آنجا می آمدند.





أما پکی از پسرها آرزو داشت که در زیر نور آفتاب
بیرون برود.



آنها برادرشان را که به شکل پرنده در آمده بود را
بالای یک کوه بلند بردند.

ولی نچه ها یک نقشه کشیدند. آنها گلوله ی ذوب شده را به موم را به شکل یک پرنده در آورند.



یک روز، دیگر نتوانست طاقت بیازد. برادرهایش
به او هشدار دادند که بیرون نروند.





أما دیگر خیلی دیر شده بود! او در اثر آفتاب
سوزان زوب شد.



بچه های مومی خیلی ناراحت شدند که دیدند
برادرشان در جلوی چشمشان زوب شد.